

دموکراسی تأملی، بدیل‌ها و چالش‌های آن

دموکراسی: از مقوله‌ای سیاسی تا امری فرهنگی

تاریخ دریافت: 91/6/17 تاریخ تأیید: 91/9/25

دکتر محمدحسین پناهی*

دکتر سمیه شالچی**

این مقاله پژوهشی تئوریک و تطبیقی در زمینه دو رویکرد به دموکراسی است. چالش اساسی مقاله یافتن تفاوت‌های عمده میان رویکرد دموکراسی تأملی و لیبرال دموکراسی، به وسیله تشریح دموکراسی تأملی و زمینه اجتماعی تکوین آن می‌باشد. پژوهشگر معتقد است باز شناختن این رویکرد به دلایل مختلف برای جامعه ایرانی سودمند است. پژوهش با شرح تحولی کلی در نظریه‌های دموکراسی آغاز می‌شود. تحولی به نام چرخش تأملی (*Deliberative Turn*) که با تغییر کانون دموکراسی از دولت و سیاست به خارج از نهادهای رسمی سیاسی، یعنی فرهنگ و زندگی روزمره مردم، تعریف می‌شود. به عبارت دیگر چرخش تأملی چرخشی فرهنگی در سیاست است؛ به این معنا که سیاست به مثابه پدیده‌ای که در همه تجربیات اجتماعی، در بازسازی هویت‌ها و زندگی اجتماعی روزمره حضور دارد، درک می‌شود. برای تشریح این دگرگونی در ابتدا می‌پردازیم به بستر تاریخی-اجتماعی چرخش تئوریک و تغییرات سیاسی‌ای که سبب شد تعریف کلاسیک

* استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی.
** استاد یار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی.



لیبرال دموکراسی ناکارآمد شده و تغییراتی در آن ایجاد شود. پس از آن تعاریف و اصول دموکراسی تأملی بیان می‌شود و در ادامه به مقایسه این رویکرد با مهم‌ترین نظریه بدیل، «لیبرال دموکراسی» می‌پردازیم و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن دو را بررسی می‌کنیم. پس از مطالعه تطبیقی دو مدل دموکراسی، تفاوت‌های دموکراسی تأملی را به چهار حوزه عمده (یعنی نهادها، کنشگران و نیروهای اجتماعی، رویه‌ها و حوزه تحقق) تقسیم نموده و در نهایت به چالش‌های دموکراسی تأملی از نظر رویکردهای رقیب و پاسخ به برخی از آنها پرداخته می‌شود.

واژه‌های کلیدی: دموکراسی تأملی، دموکراسی مشورتی، دموکراسی گفت و گویی، حوزه عمومی، چرخش تأملی.

مقدمه

دموکراسی به عنوان یکی از مهم‌ترین و چالش برانگیزترین مفاهیم علوم اجتماعی، منازعات تئوریک و به تبع آن چالش‌های اجتماعی متعددی را در جوامع مختلف سبب شده است. نظریه پردازان کلاسیک، دموکراسی را با چگونگی تصمیم‌گیری در سطح دولت تعریف می‌کردند. دموکراسی محدود به فضای سیاسی و روشی برای حکومت کردن بود. نظریات وبر، شومپیتر و دال از این دسته هستند. هر چند وبر اکثریت جمعیت را جاهل و غیرعقلانی می‌دانست، اما دموکراسی برای او به این دلیل مهم بود که انتخابات باعث محک خوردن رهبرانی می‌شد که قرار بود اداره مردم به آنها واگذار شود. رهبرانی که توانایی درهم شکستن خانه سخت فولادی بوروکراسی مدرن را داشته باشند. (نش، 1379: 30) شومپیتر نیز از منظر نخبه‌گرای وبر به تحلیل دموکراسی می‌پردازد. دموکراسی از نظر او روشی برای گزینش نخبگان حاکم بود. (نانسی و هرسیچ، 1384: 29) دال با رویکردی ضد نخبه‌گرا، دموکراسی را حکومت و رقابت گروه‌های ذی‌نفع تعریف می‌کند. از نظر او ایده‌آل یک حکومت دموکراتیک، وجود گروه‌های متنوعی در داخل آن است که بر سر اهداف متفاوت با یکدیگر رقابت می‌کنند. (همان: 32) ویژگی مشترک همه این رویکردها تعریف دموکراسی به عنوان شیوه‌ای از ترتیبات سیاسی حکومت کردن است.

کم و بیش رویکرد حکومتی به دموکراسی، فهم عمومی از دموکراسی را شکل داد. در

بیشتر جوامع (از جمله ایران) دموکراسی تبدیل به وظیفه و مسئولیت دولتمردان شد، نه چیزی که مردم آن را هر روزه ساخته یا ویران می‌کنند. بسیاری از دولت‌ها در سراسر جهان تلاش کردند یا دموکرات شوند و یا خود را دموکرات نشان دهند. به قول هانتینگتون: «دموکراسی در قالب امواجی در حرکت بود و هر بار بخشی از کشورهای دنیا را فرا می‌گرفت». البته گاهی این موج‌ها برگشته و دموکراسی‌های نیم بند را به اقتدارگرایی تبدیل می‌کرد. شکست دموکراسی و ضعف‌های آن، نظریه پردازان را واداشت تا به رویکردهای جدیدی در دموکراسی بیندیشند. برخی از نظریه پردازان شکست‌های لیبرال دموکراسی را به فهم عمومی و غفلت از فرهنگ نسبت داده‌اند.

در حالی که نظریه پردازان کلاسیک دموکراسی، دموکراتیزاسیون را در سطح دولت و سیاست‌های وابسته به آن تعریف می‌کردند؛ به تدریج دموکراسی در سایر نهادها و فضاها اجتماعی در جامعه و در سازمان‌های اجتماعی تعریف شد. برای نمونه ما نه‌ایم دموکراسی را نه فقط در چارچوب تنگ حوزه سیاست، بلکه در قلمرو وسیع فرهنگ تعریف می‌کند. در دموکراسی در سطح فرهنگ نیز همانند سطح سیاست، برابری بین افراد گسترش می‌یابد و فاصله عمودی در روابط اجتماعی نفی می‌شود. (مانهایم، 1385: 32 - 20) به عقیده دیویی نیز دموکراسی تنها در سرزمین‌هایی ماندگار می‌شود که با گوشت و خون مردم و با زندگانی روزانه آنان عجین شده باشد. از این رو دیویی عقیده داشت دموکراسی و شریک اصلی‌اش تعلیم و تربیت، باید سه مشخصه: فردیت، شهروندی و انسانیت را که مشخصات اعضای یک فرهنگ دموکراتیک هستند، در افراد رشد دهند. (جعفرآبادی، 1385: 151)

اصولاً اندیشمندان فرهنگ‌گرا بر بنیادهای فرهنگی استقرار نهادهای دموکراتیک تأکید می‌کنند. به این معنا که دموکراسی را علاوه بر شکلی از حکومت، "شیوه‌ای از زندگانی" نیز می‌دانند. علاوه بر دیویی، باربو نیز در کتاب «دموکراسی و دیکتاتوری» دموکراسی را به عنوان شیوه زندگی تعریف می‌کند. به نظر او مهم‌ترین ویژگی دموکراسی، اصل خودمختاری است، و تحقق دموکراسی منوط به چهارچوب ذهنی خاصی است که شهروندان را برای اداره امور به دست خودشان آماده می‌کند. باربو در این زمینه چهار ویژگی ذهنی را برمی‌شمارد: شیوه زندگی و کنش مبتنی بر «خواست و اراده تغییر»، پذیرش تغییر و خود را منشاء تغییر دانستن، احساس بی‌ثباتی و نسبی بودن قدرت و اقتدار، و اعتماد به عقل. به نظر باربو این ویژگی‌های ذهن دموکراتیک هستند که جامعه

دموکراتیک را خلق می‌کنند. (انصاری، 1384: 30)

تئوری‌های متعددی ناشی از تغییر کانون نظری تعاریف دموکراسی از سیاست به فرهنگ به وجود آمده است. یکی از مهم‌ترین آنها تئوری‌های دموکراسی تأملیⁱ است. تئوری‌های تأملی، دموکراسی را خارج از نهادهای رسمی و در سطح میانی جامعه، و در گرایش‌ها و کنش‌های روزانه مردم جست‌جو می‌کنند. تأثیر رویکرد تأملی بر نظریه‌های دموکراسی آنقدر زیاد است که امروزه نمی‌توان مطالعه‌ای درباره دموکراسی را بدون پرداختن به آن انجام داد. امروزه بیشتر تعریف‌های دموکراسی از این رویکرد متأثر است، به طوری که از آن با نام چرخش تأملیⁱⁱ در نظریات دموکراسی یاد می‌کنند. چرخش تأملی با تلاش‌های نظری جاشوا کوهنⁱⁱⁱ، گاتمن^{iv} و تامپسون^v آغاز شده، و در نظریات دموکراسی گفت‌مانی^{vi} هابرماس و دموکراسی گفت‌وگویی^{vii} گیدنز ادامه یافته است. این مقاله قصد دارد به برخی از سؤالات مطرح در این زمینه بپردازد. پرسش‌هایی مثل: دموکراسی تأملی در چه بستر اجتماعی شکل گرفت؟ اصول و تعاریف آن چیست؟ این دموکراسی چه شباهت‌ها و تفاوت‌های عمده‌ای با لیبرال دموکراسی دارد؟

علاوه بر ویژگی متأخر بودن این نظریات (و در نتیجه تطابق بیشتر آن با شرایط اجتماعی - سیاسی معاصر) و همچنین تلاش انجام شده برای رفع نقیصه‌ها و انتقادات رویکردهای پیشین، باز شناختن این رویکرد نو به دموکراسی از چند جهت دیگر نیز برای جامعه ایرانی حائز اهمیت است: نخست آنکه توجه به زمینه‌های فرهنگی و بومی جامعه ایرانی، اجتناب از تعریف عام گرایانه و تقلیدی از دموکراسی را سبب می‌شود. دموکرات-های تأمل‌گرا تلاش دارند از ارائه هر گونه مدل و شیوه قوم‌مدار از دموکراسی پرهیز کنند. این مدل با تأکید بر پروسه تأمل و مباحثه در بین افراد و گروه‌های هر جامعه، به آنها توانایی می‌دهد تا جامعه خود را به شیوه مورد نظر خود و برحسب ارزش‌ها و اصول خود اداره کنند. در مقایسه با سایر رویکردها، تأکید مدل تأملی بیشتر بر روی استفاده از اصول و شیوه‌های دموکراسی مانند گفت‌وگو و رفتار دموکرات شهروندان است تا تجویز مدل و

- i. deliberative democracy.
- ii. Deliberative Turn.
- iii. Joshua Cohn.
- iv. Guttmann.
- v. Thompson
- vi. Discursive Democracy
- vii. Dialogic Democracy



شکل یکسان برای یک دستگاه سیاسی دموکرات.

اهمیت دوم آن است که این رویکرد توجه تحلیل گران به لایه ها و بسترهای اجتماعی و فرهنگی، و نقش آن‌ها در توفیقات یا شکست‌های دموکراسی در تاریخ معاصر ایران را، ضروری می‌نماید. به این ترتیب سهم بیشتر مسئولیت دشوار استقرار و استمرار دموکراسی را از نخبگان، به آحاد جامعه می‌سپارد. ویژگی این رویکرد تأکید بیشتر بر لزوم شکل‌گیری دموکراسی در سطح عموم جامعه و در روابط اجتماعی است، در مقابل تمرکز دیگر نظریه‌ها بر سطح نخبگان و صرفاً روابط سیاسی حکومت.

سومین دلیل این رویکردهای نظری، زمینه‌مناسی را برای تأملی بر شبکه‌های اجتماعی سنتی ایران و مفاهیم برآمده از سنت فرهنگی آن (مانند شورا) فراهم می‌آورد. افزون بر آن تطابق لازم با سنت دینی جامعه ایرانی را دارا است.

طبق نظر صاحب نظران شورا، اجماع و اتفاق نظر، فصل مشترک مدل تأملی و نظریه شورا کراسی اسلامی می‌باشد. دو نظریه دموکراسی مشورتی و شورا کراسی اسلامی، با وجود تفاوت‌های نظری، همسویی‌ها و قرابت‌هایی در بنیان‌های نظری دارا می‌باشند. از دیدگاه برخی پژوهشگران این همسویی‌ها حاصل تحول مفهوم عقل در غرب و مفهوم دین در اندیشه سیاسی اسلام است. این تحولات افق‌های مشترکی را برای این دو نظریه ایجاد کرده است. مهم‌ترین فصل مشترک، مبتنی بودن دو نظریه بر عقل مشورتی می‌باشد که اساس مشروعیت تصمیم‌گیری‌ها و رفتارهای سیاسی است. (میر/حمیدی،

1387: 406-404)

چهارم آنکه جامعه ایرانی نیز دارای گروه‌ها، جریانات سیاسی و سلايق مختلفی می‌باشد که بر حسب تجارب تاریخی، گاه روابط بین این گروه‌ها غیر مسالمت آمیز شده و تنش‌هایی را به جامعه تحمیل می‌کند. به نظر می‌رسد این تئوری راه حل مناسبی برای همبستگی اجتماعی و رعایت اخلاق و مدارا در شرایط تفاوت‌ها و اختلاف نظرها ارائه می‌دهد. فرض اولیه دموکراسی تأملی، وجود اختلاف نظر و تفاوت آرا می‌باشد. تلاش این رویکرد نیز رسیدن به شیوه‌های زیست مسالمت آمیز همراه با برقراری آزادی و عدالت برای همگان است.

بستر اجتماعی شکل‌گیری دموکراسی تأملی

ناکارآمدی و نقد لیبرال دموکراسی



در بخش نخست مقاله به دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خواهیم پرداخت که سبب ناکارآمدی لیبرال دموکراسی گردید و مجموعه انتقاداتی را بر آن وارد کرد. دگرگونی‌هایی مانند: ناکارآمدی لیبرال دموکراسی به دلیل پیچیده‌تر شدن جوامع صنعتی، بحران سرمایه داری، تغییر کارکرد حوزه عمومی، مواجهه با مفاهیم آزادی و عدالت، و جهانی شدن.

طبق نظر برخی تحلیل‌گران دلایل متعددی وجود دارد که می‌توان گفت دموکراسی لیبرال دچار بحران شده است: اول، میزان مشارکت سیاسی در طول چند دهه گذشته در بیشتر کشورهای صنعتی کاهش یافته است. دوم، نظرسنجی‌ها حاکی از این است که در طول سال‌های گذشته میزان اعتماد مردم به دولت، سیاستمداران و ساز و کارهای دموکراتیک کاهش یافته است؛ و سوم اینکه رشد و گسترش رسانه‌ها اگرچه فضا را باز و فراهم کند برای دیالوگ سیاسی و فعالیت بیشتر و بازتابی‌تر شهروندان، اما در عین حال با شخصی کردن و تجاری کردن مسائل سیاسی، این فضا را بسته و مخدوش می‌کند. (گیدنز، 1384: 146)

گیدنز معتقد است این مسائل را نباید بیش از اندازه واقعی بزرگ کنیم. بی‌تفاوتی نسبت به سیاست و توانایی نادیده گرفتن دولت در شرایط خاصی، اتفاقاً یکی از ویژگی‌های اصلی دموکراسی است. کشورهای اقتدارگرا و غیردموکراتیک بالاترین میزان مشارکت سیاسی را دارا می‌باشند. در تعداد زیادی از انتخابات شوروی سابق 99٪ مردم شرکت می‌کردند، ولی نمی‌توان شوروی سابق را یک نظام سیاسی شدیداً دموکراتیک خواند. به سختی می‌توان تعیین کرد که چه میزانی از بی‌تفاوتی و فراغت سیاسی با تداوم یک دموکراسی سازگار است، اما در یک دموکراسی اگر مایل باشید می‌توانید تا حد زیادی به دولت بی‌توجهی کنید و بی‌تفاوت باشید. (گیدنز، 1384: 148)

با این وجود گیدنز می‌پذیرد که باید راهبردها و اصلاحاتی را برای دموکراسی لیبرال در نظر بگیریم. گیدنز در راه سوم استدلال می‌کند که آنچه ضروری است بازسازی دولت است؛ یعنی فراتر رفتن از کسانی که در جناح راست هستند و دولت را دشمن می‌شمارند و آن‌ها که در جناح چپ قرار دارند و دولت را راه حل می‌دانند. بحران دموکراسی لیبرال این است که بی‌رقیب و غیردموکراتیک است. جاذبه دموکراسی از نیروهایی ناشی می‌شود که جامعه جهانی را از نو شکل می‌دهند، و تقاضا برای استقلال فردی و ظهور درک اندیشیده‌تری از مفهوم شهروند از جمله خواست‌های آن‌ها است. (گیدنز، 1378: 81)

پیچیدگی جوامع

یکی از دگرگونی‌های مهم جوامع صنعتی پیشرفته، پیچیده تر شدن آن‌هاست. هرچند بسیاری از جامعه‌شناسان سیاسی معاصر جزئیات کارکردگرایی و نظریه جوامع پیچیده را نمی‌پذیرند، لیکن همه آن‌ها اساسی‌ترین فرضیه آن را قبول می‌کنند. به این معنی که گروه‌های اجتماعی خود را برای انجام وظایف تفکیک شده‌تر سازماندهی می‌کنند، به طوری که هرچه جامعه پیشرفت می‌کند به سیستم‌های فرعی که به لحاظ کارکردی تخصصی هستند، تقسیم می‌شود. در نتیجه مدرنیزاسیون، جامعه به مجموعه‌ای از سیستم‌های فرعی که شدیداً تفکیک شده و پراکنده هستند تقسیم می‌گردد. اکنون کنترل جامعه به وسیله نمایندگان منتخب مردم که فاقد تخصص‌های متعدد هستند، غیر ممکن می‌باشد. در واقع، هرچند به لحاظ تاریخی مدرنیزاسیون دموکراسی را ممکن ساخت، لیکن امروز مانعی برای رسیدن به دموکراسی شده است. (نش، 1379: 260)

هابرماس تحلیل خود را در مورد پیچیده شدن جامعه در زمان معاصر، از کارکردگرایی ساختاری استنتاج می‌کند. او معتقد است که مدرنیزاسیون به انفکاک کارکردی جامعه به چهار حوزه اصلی منجر شده، که به وسیله دو نوع گرایش متفاوت مشخص می‌گردند: گرایش اول با دو حوزه اقتصاد و دولت بوروکراتیک، به مثابه نظام‌هایی تلقی می‌شوند که در آن‌ها بازیگران اجتماعی با تفکر استراتژیک بر مبنای نفع شخصی جهت‌گیری می‌کنند. پول و قدرت، رسانه‌های ارتباطی این دو حوزه است. دو گروه دیگر که هابرماس آن‌ها را «زیست جهان» می‌نامد عبارت است از حوزه عمومی و حوزه خصوصی. بازیگران در این عرصه‌ها از طریق کنش ارتباطی در صدد درک یکدیگر بر می‌آیند، نه در صدد ایجاد نتایج عینی و غیر شخصی (کنش ابزاری) یا تأثیر گذاری بر دیگران (کنش استراتژیک). از نظر هابرماس رابطه این دو حوزه دچار خدشه شده است، به طوری که نظام به استعمار زیست جهان دست زده است. کیت نش مدل دموکراسی هابرماس را به عنوان پاسخی به شرایط جوامع پیچیده بررسی نموده است.

بحران سرمایه داری

هابرماس در تحلیل بحران دموکراسی به سه نوع بحران شایع در سرمایه داری می‌پردازد. سرمایه داری ابتدا دچار بحران اقتصادی می‌شود و سپس این بحران به بقیه



بخش‌های نظام سرایت می‌کند و بحران‌های دیگری ایجاد می‌کند. دخالت فزاینده دولت برای برطرف کردن بحران اقتصادی منجر به بحران عقلانیت می‌شود، چرا که دولت نمی‌تواند بین منافع متفاوت و متضاد آشتی برقرار کند. بحران عقلانیت در سطح یکپارچگی اجتماعی به صورت بحران مشروعیت بروز می‌کند. مردم اعتماد خود به کارایی دولت را از دست می‌دهند. (کرایب، 1378: 307) اگر نتوان بحران عقلانیت را در خرده نظام سیاسی مهار کرد، به خرده نظام‌های اجتماعی و فرهنگی هم سرایت کرده و سومین نوع بحران، یعنی بحران انگیزه ظاهر می‌شود. (کرایب، 1378: 308)

اما بحران انگیزه صرفاً بحران همبستگی اجتماعی نیست. دولت دیوانسالاری که روز به روز بزرگ‌تر و قدرتمندتر می‌شود، امکان و انگیزه مشارکت سودمند مردم را در فرایندهای تصمیم‌گیری از طریق نهادهای دموکراتیک معمول (از قبیل احزاب سیاسی و انتخابات) از بین می‌برد. ارتباط شهروندان با دولت نه از طریق مشارکت سیاسی، بلکه در راهروها و اتاق‌های انتظار سازمان‌های اداری شکل می‌گیرد. شهروندان انتظار دارند بی‌آن‌که تلاش کنند در اخذ تصمیمات حیاتی مشارکت ورزند و از امکانات و خدمات لازم برخوردار شوند. (هابرماس، 1384: 330)

تغییر کارکرد حوزه عمومی

بحران انگیزه و عدم توانایی مردم برای مشارکت سیاسی، در استعمار زیست جهان و تغییر کارکرد حوزه عمومی ریشه دارد. استعمار زیست جهان به وسیله نظام منجر به از بین رفتن کارکرد حوزه عمومی می‌شود. هابرماس معتقد است: حوزه عمومی بورژوازی ایده‌آل اوایل سرمایه داری که توانایی جذب مشارکت مردمی را داشت، رو به افول نهاده است. مشخصه سیطره عمومی مابعد بورژوازی را می‌توان در دولت رفاه بررسی کرد که از نظر هابرماس با ضعیف شدن غیر عادی کارکردهای انتقادی خود مواجه است. زمانی هدف فرآیند حوزه عمومی علنی کردن اقدامات، تابع و مقید ساختن اشخاص یا امورات به خرد عمومی، و تابع و مقید ساختن تصمیمات سیاسی به محکمه افکار عمومی بود. ولی امروزه اغلب اوقات فرآیند علنی کردن صرفاً در خدمت سیاست‌های پنهان منافع خاص است. (هابرماس، 1381: 272)

تنها این افراد سازمان‌یافته هستند که می‌توانند از کانال‌های حوزه عمومی استفاده کنند. کانال‌هایی که درون احزاب و انجمن‌ها و فرآیند علنی کردن اقدامات وجود دارند، و

برای تسهیل روابط سازمان‌ها با دولت مرتبط شده‌اند. (هابرماس، 1381: 272) پایه‌های اولیه نهادهای اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخش، دست کم در بخش‌های پیشرفته، عملاً تخریب گردیده است و حوزه عمومی به میزان زیادی جذب فرآیند قدرت شده است. همچنین بنا به علل اقتصادی نشریات و بنگاه‌های تبلیغاتی به حوزه عمومی هجوم سیل‌آسایی آورده‌اند و در نتیجه کارکردهای مطلوب حوزه عمومی به رقابت بین منافع خصوصی سازمان‌یافته، گره خورده است. (هابرماس، 1384: 300-304)

هابرماس می‌گوید به معنای متفاوت و دقیق‌تر می‌توان از فئودالی شدن دوباره حوزه عمومی سخن گفت، به طوری که سرگرمی‌های توده‌ای نیز با تبلیغات دولت ادغام شده است. در این میان دگرگونی ساختاری حوزه عمومی شروع شده است. نهادهای محافظ ارتباطات اجتماعی شفاف که سبب اصلی انسجام و یگانگی جماعت منتقد بودند، قدرت خود را از دست داده‌اند و به کلی ناپدید شده‌اند. (هابرماس، 1384: 316) خود پارلمان نیز دیگر نمی‌تواند مجمعی از مباحثه‌گران نقاد باشد؛ زیرا تصویب اتوماتیک‌وار تصمیمات پارلمانی در پشت درهای بسته از یک سو در خدمت خواسته‌های رسمی است و از دیگر سو بدین منظور است تا اتحاد و وفاق ظاهری حزب را به بیرونیان نشان دهد. (هابرماس، 1384: 320) در حوزه عمومی نیز مذاکره و مباحثه شکل یک نمایش ساختگی به خود گرفته است. کارکرد انتقادی عمومی به نفع صحنه نمایش کنار رفته است و بحث و مباحثه را دیگر نمی‌توان از طریق استدلال برتر پیش برد؛ بلکه تنها راه، هم‌سازی و هم‌گامی است. (هابرماس، 1384: 322)

یورش منافع خصوصی به افکار عمومی که مشخصه بارز حوزه عمومی مابعد بورژوازی است، زمانی می‌تواند رفع شود که علت اصلی آن، یعنی توزیع نابرابر ثروتی که سرمایه‌داری تولید کرده است، از میان برداشته شود. (هابرماس، 1381: 273) همچنین تنها راه احیای حوزه عمومی همان بهبود و پیشرفت عقلانی شدن است که از طریق بحث عقلانی - انتقادی افراد خصوصی شکل می‌گیرد. در این صورت می‌توان به جامعه‌ای امیدوار بود که در آن انتخابات دولتی وجود واقعی دارد و در فرآیند مداوم و هماهنگ انسجام بخشی به عموم دخیل است. عقب‌ماندگی حوزه عمومی در دموکراسی توده‌ای دولت رفاه به این علت است که، در این حکومت گاه به گاه و در زمان انتخابات حوزه عمومی بر اساس جوسازی عمومی برای انتخابات به طور متناوب و موقت شکل می‌گیرد؛ 129

این رویه سبب استیلاهی عمومی مبتنی بر روابط عمومی می‌شود. در واقع احزاب تبدیل به شرکت‌های تجاری- تبلیغاتی می‌شوند که تنها در رقابت تبلیغاتی شرکت می‌کنند. (هاپر ماس، 1384: 328)

عدالت و آزادی

آزادی و عدالت دو مفهومی هستند که یادآور نزاع دو نظام فکری بزرگ یعنی لیبرالیسم و سوسیالیسم می‌باشند. مکتب سوسیالیسم بر این باور است که پذیرش آزادی فردی به نابرابری‌هایی در جامعه می‌انجامد. تأکید بر برابری اقتصادی وجه مشترک سوسیالیست‌ها می‌باشد. در میان برخی اندیشمندان لیبرالیسم (مانند جان لاک)، برقراری و حفظ آزادی و نه عدالت و برابری، مهم‌ترین هدف یک حکومت و مهم‌ترین عامل مشروعیت است. هدف اصلی فعالیت دولت نیز حفظ آزادی انسان‌ها است. از نظر منتقدان حمایت لیبرالیست‌هایی مانند لاک از مفهوم آزادی و مالکیت فردی متضمن نوعی نابرابری است. جامعه سیاسی برای حفظ مالکیت ایجاد شده است و از آنجا که مالکیت نابرابر توزیع شده است، حمایت جامعه سیاسی از افراد جامعه نیز متفاوت است. از این منظر آرای لاک از دموکراسی فاصله می‌گیرد.

لیبرال دموکراسی به عنوان یک نظام سیاسی تلاش کرده با تعریف عناصر خود مانند محدودیت قدرت سیاسی، تفکیک حوزه اجتماعی و سیاسی و حق حاکمیت برابر مردم، دو مؤلفه آزادی و برابری را ترکیب نماید. ساز و کارهای لیبرال دموکراسی (مانند رأی اکثریت و نظام نمایندگی) نیز سعی داشته اند معمای آزادی و عدالت را حل نمایند. اما هنوز از سوی صاحب نظران انتقاداتی بر لیبرالیسم مطرح است.

«رائولز» در نظریه عدالت خود تلاش می‌کند در واکنش به نقدهای موجود نسبت به مغفول ماندن عدالت و تأکید بیشتر بر آزادی در لیبرالیسم، این دو مفهوم را به یکدیگر نزدیک کند. نظریه او مبنای سیاست‌های دموکراسی تأملی قرار می‌گیرد. رائولز ضمن پذیرش نابرابری در جامعه، نه بر حذف آن بلکه به عادلانه کردن این نابرابری‌ها می‌اندیشد. او در این راستا تلاش می‌کند برداشتی عام از آزادی و عدالت ارائه دهد که امکان هم‌نشینی آن‌ها را ایجاد نماید. رائولز آزادی را با ارجاع به سه مؤلفه تعریف می‌کند: عاملان و اشخاصی که آزادند، موانع و محدودیت‌هایی که از آن آزادند و اقدامات و اهدافی که برای انجام آن آزادند. از نظر او نابرابری‌ها در صورتی که در راستای سود همگانی



باشند، عادلانه تلقی می‌شوند. بنابراین نابرابری‌های عادلانه از سویی با معیارهای عدالت سازگاری دارند و از سوی دیگر آزادی دیگران را تضمین می‌کنند. (میر احمدی، 1387: 220-221)

جهانی شدن: تکثر و تنوع فرهنگی و کاهش تمرکز بر دولت

در مطالعه تاریخ سنت‌های تفکرات سیاسی، «مک‌اینتایر» اولین کسی بود که تعامل بین سنت‌های مختلف را ممکن اعلام کرد، اما آن را اتفاق نادری می‌دانست. در واقع، در مواقعی که سنت‌ها دچار بحران می‌شوند و امکان ارائه راه‌حل از درون سنت نیست، سنت رقیب راه حلی را پیشنهاد می‌کند. مانند بازتعریف مسیحیت قرون وسطی در سنت ارسطویی. اما در مدرنیته متأخر و شرایط جهانی شدن، ما با شرایط متفاوتی مواجه هستیم. امروزه شواهد و دلایل زیادی برای نیاز به تعامل چیزی که مک‌اینتایر «سنت» و فوکو «گفتمان» می‌نامد، وجود دارد. بحران‌ها امروزه به یک هنجار عادی و روزمره تبدیل شده‌اند. این عصر، دوره شکل‌گیری مجدد آگاهی و تفکرات ماست. افراد و جوامع لازم نیست سرنوشت خودشان را در چارچوب گفتمان‌هایی که آن‌ها را احاطه کرده‌اند رقم بزنند، (گفتمان‌هایی که تحت کنترل آن‌ها نیستند) بلکه می‌توان با گفت‌وگو با دیگران راه‌ها، سنت‌ها و گفتمان‌های جدیدی را تجربه کرد. (Dryzek, 2000: 163)

«دموکراسی گفت‌وگویی گیدنز» راه حلی است برای مواجهه با دوران متکثر و متنوع معاصر که گیدنز آن را مدرنیته متأخر¹ می‌نامد. مهم‌ترین ویژگی مدرنیته متأخر، بازاندیشی سنت‌ها و روابط اجتماعی و افزایش فردیت است. در این شرایط برای بالا بردن اعتماد، راهی جز گفت‌وگو نیست. مفهوم دموکراسی گیدنز وجوه متفاوتی دارد؛ اولین و شاخص‌ترین وجه آن این است که با توسعه شکل جدید همبستگی و مسئولیت اجتماعی ارتباط دارد. به وجود آمدن همبستگی اساس توسعه جامعه است، که بخشی از آن با توسعه دموکراسی گفت‌وگویی ساخته می‌شود. (Kaspersen, 2000: 125)

از نظر گیدنز دولت باید به طور ساختاری به جهانی شدن واکنش نشان دهد. دموکراتیک کردن دموکراسی بیش از هر چیز به مفهوم عدم تمرکز است. جهانی شدن امکان تفویض قدرت به سطوح پایین‌تر و بالاتر از دولت را به صورت یک فرایند دوسویه



مهیا می‌کند. حکومت‌ها و شهروندان امروزه در محیط اطلاعاتی واحدی زندگی می‌کنند. (گیدنز، 1378: 83) او در این زمینه پیشنهاد تمرکززدایی، دموکراتیک کردن دموکراسی و دموکراتیزاسیون در سطحی بالاتر از دولت-ملت را ارائه می‌دهد. فرایند دموکراتیزاسیون نباید کند یا متوقف شود، بلکه باید همیشه در جریان باشد. همچنین با توجه به فرایند جهانی شدن بسیاری از چیزهایی که بر ما اثر می‌گذارند، در سطحی بالاتر از دولت-ملت رخ می‌دهند. به عنوان مثال گیدنز به نشانه‌های عدم دموکراتیک بودن اتحادیه اروپا اشاره می‌کند. (گیدنز، 1384: 150-151) همچنین به نظر او از آن‌جا که احیای حوزه عمومی در جوامع کنونی برای گسترش دموکراسی اهمیت زیادی دارد، باید از حوزه عمومی هم در برابر قدرت شرکت‌ها و هم در برابر قدرت دولت محافظت کنیم. تاریخ حوزه عمومی نشان می‌دهد که همواره توسط دولت‌ها تخریب شده است. در قرن بیستم دولت‌ها در مقایسه با هر شرکتی انسان‌های بیشتری را کشته‌اند. (گیدنز، 1384: 154)

همچنین هابرماس دموکراسی را با توجه به تحولات جهانی شدن بررسی می‌کند. از نظر او دموکراسی توده‌ای مبتنی بر رفاه عامه، اکنون که دولت مدرن در غرب فرایند تکاملی 200 ساله خود را پس از تولد انقلابی‌اش پشت سر می‌گذارد، به پایان خود نزدیک می‌شود. این اندیشه که یک بخش از جامعه دموکراتیک می‌تواند به نحو بازاندیشانه کل جامعه را سامان دهد، تاکنون تنها در چارچوب دولت-ملت تحقق گرفته است. اکنون تحولاتی که با اصطلاح «جهانی شدن» خلاصه می‌شود، کل منظومه دولت-ملت را زیر پرسش برده است. (هابرماس، 1380: 94)

اصول و تعاریف دموکراسی تأملی

مجموع دگرگونی‌های مطرح شده و تجربه معضل‌های دموکراسی لیبرال، سبب شد نظریه پردازان راهکارها و پیشنهادهای متعددی را برای بازسازی دموکراسی ارائه دهند. یکی از مهم‌ترین راهکارها «چرخش تأملی» با هدف تلاش برای بازتعریف فرهنگی دموکراسی است. در این بخش ما ابتدا به ارائه تعریف و اصول این دموکراسی با استناد به متقدمان و صاحب نظران کلاسیک این نحله، و در مرحله بعد به نظریه پردازان معاصر می‌پردازیم.

نظریه دموکراسی تأملی طبق تعریف جاشوا کوهن در ایده‌آل شهودی‌ای ریشه دارد که بر اساس آن، یک انجمن دموکراتیک از طریق مباحثه عمومی و استدلال در بین

شهروندان برابر اداره می‌شود. سیلا بن حبیب¹ دموکراسی تأملی را به دست آوردن مشروعیت و عقلانیت به وسیله تصمیمات جمعی تعریف می‌کند. برخی از دموکرات‌های تأمل‌گرا این مفهوم را یک مفهوم هنجاری یا یک مدل ایده‌آل می‌دانند که نهادها و سازمان‌های دموکرات باید تلاش کنند تا شبیه به آن شوند. (Cunningham, 2002: 163)

گاتمن و تامپسون آزادی و فرصت را دو شرط لازم و نه کافی برای دموکراسی تأملی می‌دانند. بر اساس یک دیدگاه دموکرات این دو شرط باید با سه اصل ساختاری دیگر همراه شود: تعامل دو سویه، تعمیم یا عمومیت کافی، و توان محاسباتی. این اصول ساختاری استانداردهایی هستند که شهروندان نباید آن‌ها را نقض کنند. بر مبنای اصل تعامل دوسویه، دموکراسی تأملی از شهروندان می‌خواهد که سیاست‌های عمومی را با ارائه استدلال‌های برتر هدایت کنند. استدلال‌هایی که از سوی دو طرف مباحثه ارائه شده‌اند، مورد بررسی قرار گرفته و انتخاب شده‌اند. تمایل به تطبیق، پذیرش دو سویه، پروسه مباحثه و توافق یا عدم توافق تأملی، از خصوصیات این اصل است. (Gutman and Thompson, 1996: 53) اصل عمومیت یا تعمیم به پوشش تعداد کافی افراد و به تنوع‌های ترجیحاتی آن‌ها اشاره دارد. اولین بار کانت بود که ارتباط نزدیک اخلاقی بودن و عمومیت را مورد تأیید قرار داد. این اصل نه در تئوری و نه در عمل به راحتی به دست نمی‌آید. کانت این اصل را اساس ارزش‌های دموکرات می‌داند. (Gutman and Thompson, 1996: 97) بر اساس اصل سوم، در یک چارچوب تأملی هر چیزی قابلیت محاسبه برای همگان را دارد. شهروندان تلاش می‌کنند که تصمیم‌های خود را با دیگران تطبیق دهند. البته محاسبه عمومی در عمل و تئوری با مشکلاتی مواجه است، زیرا که با سیستم نمایندگی سیاسی به راحتی هماهنگ نیست. در این رابطه با دو دسته مشکل مواجه هستیم: چه کسی دلایل و استدلال‌ها را ارائه می‌کند؟ و به چه کسی؟ اولین مسئله به چالش تخصیص بر می‌گردد و این نتیجه تقسیم کار سیاسی است که در هر دموکراسی نمایندگی ایجاد می‌شود. در یک دموکراسی نمایندگی بعضی مباحثه می‌کنند برای همه. همچنین شکاف بین شهروندان و مسئولین، مشکل محاسبه پذیری را در هر دموکراسی ای ایجاد می‌کند. (Gutman and Thompson, 1996: 128)



رائولز¹ نیز سه جنبه از دموکراسی تأملی را مطرح می‌کند: اول این‌که در یک دموکراسی ایده‌آل درباره ترجیحات و ارزش‌های عمومی جامعه مباحثه و گفت‌وگو صورت می‌گیرد. بنابراین طبق این ایده‌آل جامعه پلورالیستی که افراد و گروه‌ها و احزاب هرکدام منافع خود و ترجیحات خود را دنبال می‌کنند، مناسب نیست؛ بلکه احزاب و شهروندان می‌باید مسئول پیگیری ترجیحات و ارزش‌های عمومی‌ای باشند که مورد گفت‌وگو واقع شده‌اند. (Cohn, 2002:88) دوم این‌که ایده‌آل نظم دموکراتیک ویژگی‌ها و مشخصات برابرخواهانه‌ای دارد که باید از طریق راه‌های آشکار و معلوم مورد رضایت و تأیید عموم شهروندان قرار گیرد. در یک جامعه برابرخواه فرصت‌های سیاسی و قدرت باید مستقل از موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی باشد، و این واقعیت که آن‌ها مستقل هستند باید برای عموم شهروندان آشکار و معلوم باشد. (Ibid) سوم، سیاست‌های دموکراتیک باید به گونه‌ای تنظیم یابد که بنیان‌های لازم را برای احترام به خود فراهم آورد، تا توسعه صلاحیت‌ها و شایستگی‌های سیاسی افراد تشویق شود؛ و همچنین زمینه را برای دوستی‌های مدنی و فرهنگ سیاسی مناسب فراهم می‌کند. سیاست دموکرات باید راه‌هایی را که اعضای جامعه بتوانند یکدیگر و علایق مشروعشان را درک کنند، ایجاد کند. (Cohn, 2002:89)

دموکراسی تأملی از نظر جاشوا کوهن دارای پنج ویژگی می‌باشد:

دموکراسی تأملی، اجتماعی مستقل و رو به جلو است که اعضای آن تصویر معین و روشنی برای آینده آن ترسیم کرده‌اند. همه اعضای اجتماع در داشتن این نظر مشترک هستند که باید چارچوب‌هایی برای مباحثه و اجرای نتایج آن ایجاد کنند، که فعالیت آن‌ها را در داخل نهادها هماهنگ کند. برای اعضای این اجتماع مباحثه آزاد بین افراد برابر، اساس مشروعیت است.

دموکراسی تأملی یک اجتماع پلورالیستی است و اعضای آن ترجیحات و اهداف متفاوت و متنوعی دارند، در حالی که در روش مباحثه برای حل مسائل با همدیگر هم‌عقیده هستند. در این اجتماع به عده‌ای خاص اجازه داده نمی‌شود ترجیحات خود را بر دیگران تحمیل کند.

به این دلیل که اعضای اجتماع پروسه مباحثه را اساس مشروعیت می‌دانند، برای آن‌ها مهم است که شرایط اجتماع‌شان نه‌تنها نتیجه مباحثه آن‌ها باشد، بلکه نتایج برای آن‌ها

i. Rawls.

واضح و معلوم باشد. آن‌ها سازمان‌هایی را ترجیح می‌دهند که در آن‌ها ارتباط بین مباحثه و نتایج، آشکار و معلوم باشد. اعضای اجتماع به پتانسیل یکدیگر برای ورود به مباحثه اعتقاد دارند. (Cohn, 2002: 91-92)

در فرایند مباحثه آزاد باید اصول زیر رعایت شوند:

مباحثه ایده‌آل باید آزاد باشد. آزادی با دو ویژگی تعریف می‌شود: اول این‌که شرکت‌کنندگان نباید در ارزیابی استدلال‌ها و پیشنهادهای مطروحه تحت فشار یا سلطه هنجارهای گذشته باشند. دوم این‌که شرکت‌کنندگان بتوانند طبق نتایج مباحثه عمل کنند. مباحثه ایده‌آل مستدل است، از این جهت که دلایل و پیشنهادهای پس از مطرح شدن مورد حمایت یا انتقاد مستدل قرار می‌گیرند و همان‌گونه که هابرماس مطرح می‌کند، تنها استدلال برتر باید شانس پیروزی داشته باشد.

مباحثه ایده‌آل دارای ویژگی برابری است. قواعد برای همه افراد به یکسان اجرا می‌شود. همه افراد حق طرح پیشنهادهای و دلایل خود، و نقد و بررسی دلایل دیگران را دارند. همه صداهای برابری در تصمیم‌گیری دارند. قدرت و توزیع آن نقشی در مباحثه ندارد. در نهایت این‌که مباحثه ایده‌آل قصد دارد به یک وفاق عقلانی دست پیدا کند. یعنی رسیدن به استدلال‌هایی که همه شرکت‌کنندگان را مجاب کند. (Cohn, 2002: 93)

در راستای جمع‌بندی اصول و تعاریف فوق می‌توان گفت: دموکراسی تاملی بر اساس مباحثه و گفت‌وگوی مستدل، آزاد و برابر در بین شهروندان و گروه‌های اجتماعی و سیاسی متنوع (با سلیق و عقاید متفاوت)، با هدف رسیدن به توافق برای همزیستی مسالمت‌آمیز و برابر، تعریف می‌شود. این گفت‌وگو اساس مشروعیت و عقلانیت رفتارهای سیاسی و تصمیمات جمعی است.

مقایسه لیبرال دموکراسی و دموکراسی تاملی

تشابهات دو مدل

همان‌گونه که آورده شد، اغلب نظریه پردازان دموکراسی تاملی، تئوری‌های خود را در اصلاح لیبرال دموکراسی طراحی کرده‌اند. بنابراین، یکی از اصلی‌ترین ریشه‌های مدل تاملی، لیبرال دموکراسی است و در نتیجه این دو مدل شباهت‌هایی با یکدیگر دارند. برخی از دموکرات‌های تأمل‌گرا، مانند هابرماس و بن‌حیب، مدل تاملی خود را ارائه ترکیبی جدید از میان تئوری‌های موجود (از جمله لیبرالیسم) می‌دانند. عده‌ای تئوری‌های



موجود را غیر قابل جمع می‌دانند، و برخی مانند رابرت گودین نظریه خود را اقدام جسورانه‌ای برای طراحی نوعی جدید از لیبرال دموکراسی محسوب می‌نمایند. مسلم است که لیبرالیسم توانسته است سال‌ها به عنوان مکتب غالب در اندیشه غرب باقی بماند، و لیبرال دموکراسی را به تعریف مسلط و رایج دموکراسی تبدیل کند. یکی از اصول لیبرالیسم جدایی حوزه سیاست از حوزه اجتماع و قائل بودن به استقلال آن‌ها است. جامعه دولت را به مثابه جامعه سیاسی می‌سازد و از این رو دولت نماینده جامعه و مردم تلقی می‌شود. حکومت نمایندگی، حکومتی است که در آن نخست حوزه سیاست از حوزه اجتماعی جدا می‌شود، و سپس مردم افرادی را به عنوان حاکمان خود انتخاب می‌کنند و آن‌ها را در حوزه سیاسی نماینده خود قرار می‌دهند. آموزه حکومت نمایندگی لیبرال، در نظریه قرارداد اجتماعی ریشه دارد. رضایت حاصل از قرارداد اجتماعی مبنای مشروعیت حکومت است. همچنین محدودیت قدرت سیاسی از ضروریات لیبرالیسم بوده و آزادی و عقلانیت در حوزه سیاسی از ارزش‌های لیبرالیسم می‌باشد. (میراحمدی، 1387: 245-238)

لیبرال دموکراسی بر پایه حق حاکمیت مردم و فرض توانمندی عقلانی مردم در تشخیص منافع خود شکل گرفته است، و برای اعمال حاکمیت از دو ابزار مهم بهره می‌گیرد: رأی اکثریت و اصل نمایندگی. رأی اکثریت در دموکراسی ابزاری تلقی می‌شود که هم کارایی و هم حمایت مردم از حکومت بر اساس آن تعیین می‌شود. نمایندگی راهی است برای یافتن مجرای در راه مشارکت، به طوری که همه افراد بتوانند صدایشان را منصفانه به گوش دیگران برسانند. در واقع نمایندگی راه عملی مشارکت است. (میراحمدی، 1387: 253-255)

از نظر گیدنز پایه اساسی دموکراسی، که اصلی‌ترین شباهت در انواع مختلف نظریه‌های دموکراسی است، همان اصل "خودمختاری" هلد است. گیدنز معتقد است، اگر رویکردهای گوناگون به دموکراسی سیاسی را مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که اکثر آن‌ها عناصر مشترک معینی دارند. همه آن‌ها خواهان تأمین روابط آزاد و برابر بین افراد هستند، به شیوه‌ای که نتایج معینی مانند موارد زیر به بار آید:

- ایجاد اوضاع و شرایطی که مردم بتوانند استعدادهای خود را پیروانند. در این راستا هر فرد باید به توانایی‌های دیگران و نیز به توانایی یادگیری و تقویت استعداد دیگران احترام بگذارد.

- مصون ماندن از کاربرد خودسرانه اقتدار سیاسی و قدرت جابرانه. این امر مستلزم آن است که امکان گفت‌وگو و چانه‌زنی در مورد تصمیم‌های سیاسی برای افراد فاقد قدرت سیاسی وجود داشته باشد.

- افراد در تعیین شرایط ارتباط مشارکت داشته باشد. در این جا فرض بر این است که افراد درستی و معقول بودن قضاوت‌های دیگران را می‌پذیرند.

- گسترش فرصت‌های اقتصادی برای رشد و توسعه منابع موجود. (کسل، 1387: 427)

مفهوم خودمختاری حلقه اتصال آرمان‌های گوناگون انواع دموکراسی است. خودمختاری به معنای توانایی افراد در اندیشیدن و تصمیم‌گیری است. توانایی در «سنجیدن، داوری کردن، برگزیدن و عمل کردن در خصوص روندهای ممکن کنش» است. اصل خودمختاری حکم می‌کند که افراد باید در تعیین شرایط زندگی خود آزاد و برابر باشند؛ یعنی در تدوین چارچوبی که فرصت‌ها و محدودیت‌های آن‌ها را رقم می‌زند، مادامی که از این چارچوب برای نقض حقوق دیگران استفاده نمی‌کنند، حقوق برابر داشته باشند. (کسل، 1387: 428)

رابرت گودین معتقد است نظریه تأملی او بر پایه پیش فرض‌های لیبرال دموکراسی طراحی شده است، لذا طرحی نو از لیبرال دموکراسی است؛ زیرا این گونه دموکراسی فرض را بر وجود افرادی مستقل می‌گذارد که به منظور اتخاذ تصمیمی مشترک گرد می‌آیند، و دیدگاه‌های مستقل خودشان را عرضه می‌دارند. او تلاش می‌کند رویکردی متفاوت و حتی رادیکال‌تر از دیگر نظریه پردازان، از جمله هابرماس و گیدنز، ارائه دهد. گودین به جای مشورت جمعی، به نقش مشورت درونی و توانایی سنجش و داوری کنشگران به عنوان منبع مشروعیت تصمیم‌های دموکراتیک می‌پردازد. از نظر او دموکراتیزاسیون باید از ذهنیت افراد و توانایی‌های فردی آنان آغاز شود. به طوری که آنان آنقدر تربیت یافته و توانا باشند که بتوانند به تحلیل و بازاندیشی حوادث سیاسی بپردازند. در واقع همان‌گونه که خود گودین اشاره می‌کند، فرض توانایی، استقلال و تعقل افراد جامعه یکی از مهم‌ترین پیش فرض‌های تئوری اوست که آن را از لیبرال دموکراسی اخذ کرده است. چرا که بسیاری از مکاتب دیگر از جمله اجتماع گرایان مخالف این فرض هستند. آن‌ها کنش افراد را تحت اجبارهای بیرونی تحلیل می‌کنند، تا توانایی تعقل و تصمیم شخصی و باز اندیشانه خود آن‌ها. (گودین، 1388: 42)



هابرماس تئوری گفتمانی خود را با ترکیب لیبرالیسم و جمهوری‌گرایی تدوین می‌کند. لیبرالیسم سیاست را با رقابتِ منافع متفاوتِ شهروندانی تعریف می‌کند که هر کدام دارای حقوقی هستند. در حالی که جمهوری‌گرایی برای ایجاد همبستگی در بین شهروندان و وفاق مثبت بر سر ارزش‌ها و اخلاقیات تلاش می‌کند. اما هابرماس قانون را راهی برای تنظیم رقابت (لیبرالیسم) و یا بیان همبستگی اجتماعی (جمهوری‌گرایی) نمی‌بیند. کارکرد اولیه قانون برای هابرماس نهادینه کردن شرایط برای ارتباطات تأمل‌گرایانه است. دموکراسی برای لیبرال‌ها فقط مشروعیت بخش قدرت سیاسی است، در حالی که برای جمهوری‌گرایان وسیله‌ای برای تأسیس جامعه‌ای تماماً سیاسی است. دموکراسی در تئوری هابرماس قوی‌تر از نظر لیبرال‌ها، ولی ضعیف‌تر از جمهوری‌گراها است. (Cunningham, 2002: 169)

هابرماس سه مدل دموکراسی را با هم مقایسه می‌کند: سنت لیبرال، جمهوری و تأملی. سنت لیبرال و جمهوری جامعه‌ای را مفروض می‌گیرند که به وسیله دولت تمرکز یافته است. در مدل لیبرال، دولت صرفاً محافظ جامعه و بازار آزاد است، و در مدل جمهوری دولت به عنوان دستگاهی برای نهادینه کردن خودآگاهی یک اجتماع اخلاقی در نظر گرفته می‌شود. طبق مدل لیبرال یک پروسه دموکراتیک در میانجی‌گری و مصالحه بیطرفانه و منصفانه بین علایق و منافع رقیب اتفاق می‌افتد. طبق مدل جمهوری یک پروسه دموکراتیک خوب، در یک گفتمان سیاسی- اخلاقی اتفاق می‌افتد. اینجا مباحثه بر پیشینه فرهنگی و وفاق شهروندان تکیه دارد. تئوری تأملی اجزای خود را از هر دو گفتمان جمهوری و لیبرال اخذ می‌کند و ترکیب نو و منسجمی از آن‌ها ارائه می‌دهد که در ایده مباحثه ایده‌آل نشان داده می‌شود. (Habermas, 2002: 121-123)

بر طبق مدل جمهوری، عقاید سیاسی شهروندان و چارچوب‌های عمل سیاسی زمانی به وجود می‌آیند، که جامعه در حال شکل‌گیری به عنوان یک کل سیاسی است. به عبارتی جامعه از آغاز سیاسی است. بنابراین، دموکراسی معادل با خود سازماندهی سیاسی جوامع است. «هانا آرنه» معتقد است که فضای عمومی باید در مقابل احزاب و جمعیت غیرسیاسی دوباره احیا شود و به عنوان محلی مورد استفاده قرار گیرد که شهروندان بتوانند در یک پروسه خود-فرمانی در مقابل دولت ایستادگی کنند. از این دیدگاه جامعه در نهایت باید به طور کلی به یک معاهده سیاسی تبدیل شود. (Habermas, 2001: 241)

مدل لیبرال دموکراسی بر تنظیم تعادل قدرت بین گروه‌ها و منافع گوناگون موجود تأکید

دارد. قانون باید دولت را از طریق اجبارهای هنجاری (مسائل حقوق اساسی جدایی، قدرت‌ها و...) مطیع کند، و با رقابت احزاب از یک سو و مخالفان حکومت از سوی دیگر آن را مهار کند.

نظریه تأملی فرایند دموکراتیک را با دلالت‌های ضمنی قوی‌تر از لیبرال، ولی ضعیف‌تر از مدل جمهوری توجیه می‌کند. و اجزایی را از هر دو رویکرد می‌گیرد و آن‌ها را به شکلی نو تأسیس می‌کند. این مدل به سلطه عمومی از طریق فضاهای عمومی متکثر می‌اندیشد و دولت را هسته اصلی تحلیل خود و جامعه نمی‌بیند. (Habermas, 2002: 125) مدل تأملی از هر دو وسیله یعنی پارلمان و شبکه‌های غیر رسمی فضای عمومی استفاده می‌کند. در خارج از مجموعه پارلمانی این فضاهای غیر رسمی، عقاید کم و بیش عقلانی را به وجود می‌آورند. این اثرات از طریق کانال‌های انتخابات سیاسی به قدرت ارتباطی تغییر شکل می‌یابند؛ و قدرت ارتباطی از طریق مشروعیت، دوباره به قدرت اجرایی تغییر شکل می‌یابد. در مدل لیبرال دولت و جامعه دارای مرزهای معینی هستند. در مدل تأملی جامعه مدنی پایه‌های اجتماعی استقلال فضای عمومی را ایجاد می‌کند. این نوع نگاه به دموکراسی تعادل جدیدی بین سه منبع بازار، قدرت اجرایی و همبستگی و یکپارچگی که جامعه مدرن به آن نیاز دارد، ایجاد می‌کند. (Habermas, 2001: 242)

تفاوت‌های دو مدل دموکراسی

از دیدگاه نظریه پردازان چرخش تأملی، دموکراسی تأملی تفاوت‌ها و یا به عبارت دقیق‌تر تأکیدات متفاوتی نیز با لیبرال دموکراسی دارد. تفاوت‌های این دو مدل را می‌توان به چهار بخش عمده شامل: نهادهای اصلی دموکراسی، کنشگران و نیروهای اجتماعی مهم، رویه‌ها و حوزه تحقق دموکراسی تقسیم نمود. در این بخش ما به طور خلاصه به این چهار تفاوت می‌پردازیم:

1. نهادهای اصلی: حوزه عمومی در مقابل دولت و نهادهای نمایندگی

«درایزک» معتقد است اگرچه ممکن است نهادهای نمایندگی موجود در دموکراسی لیبرال برای دموکراسی تأملی هم مناسب باشد، اما با توجه به اینکه اغلب این نهادها تحت کنترل دولت می‌باشند و این کنترل تحت تأثیر اجبارهای اقتصادی بازار آزاد و سرمایه قرار می‌گیرد، ممکن است از استقلال عمل این نهادها کاسته شود. بنابراین، مهم‌ترین و اساسی‌ترین نهاد دموکراسی تأملی در خارج از این نهادهای رسمی و در جامعه



مدنی و حوزه عمومی قرار دارد. یک حوزه عمومی شکوفا برای سلامت دموکراسی تأملی ضروری است، زیرا هم مقدمات لازم را برای آینده دولت دموکرات آماده می‌کند و هم آزمونی برای نقص‌های احتمالی دولت دموکرات است. (Drysek, 2000:171)

با تأکید بر جامعه مدنی، دموکراسی تأملی به یک قلمرو بی‌قدرت واگذار نمی‌شود؛ زیرا مباحثه در حوزه عمومی نشان می‌دهد که عقاید عمومی بسیار خلاق هستند و می‌توانند به قدرت اجرایی تبدیل شوند، و انتخابات تنها (و یا ضروری‌ترین و مهم‌ترین) وسیله ممکن برای انتقال عقاید عمومی به دولت نیست. (Drysek, 2000: 171) از نظر تأمل‌گرایان حوزه عمومی به عنوان مهم‌ترین محل مباحثه سیاسی، و طرح گفتمان‌های مختلف می‌باشد. (Drysek, 2001: 658) از نظر هابرماس، اکنون نهادهای سنتی و کلاسیک پاسخ‌گوی نیازهای دموکراسی نیستند. دولت دیوانسالار که روز به روز بزرگ‌تر و قدرتمندتر می‌شود، امکان و انگیزه مشارکت سودمند مردم را در فرایندهای تصمیم‌گیری از طریق نهادهای دموکراتیک معمول و انتخابات از بین می‌برد. اکثر مردم فقط در زمان رأی‌دهی وارد عرصه سیاست می‌شوند و بعد از آن به خاموشی می‌گریند. بنابراین هرگونه بازسازی بنیادین در نظریه دموکراسی مستلزم توانمندسازی مشارکت مردمی است، و حوزه عمومی تنها جایی است که می‌تواند به مثابه جوهره دموکراسی، مشارکت بیشتری را جلب کند. (انصاری، 201: 1384)

هابرماس در کتاب «دگرگونی ساختاری حوزه عمومی»، مفهوم حوزه عمومی را یکی از مقوله‌های مهم فهم جامعه مدرن می‌داند که به وسیله آن می‌توان تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را توضیح داد. از نظر او حوزه عمومی اغلب واسطه بین جامعه مدنی و سیاست یا دولت، و حتی رقیب دولت است. حوزه عمومی را باید در خارج از عرصه رسمی سیاسی جست‌وجو کرد، زیرا که دسترسی به این قلمرو برای تمامی شهروندان تضمین شده است. در هر گفت‌وگویی که در آن افراد خصوصی گرد هم آیند تا پیکره‌ای عمومی را شکل دهند، بخشی از حوزه عمومی شکل می‌گیرد. حوزه عمومی قلمرویی از زندگی اجتماعی ماست که در آن چیزی شبیه به افکار عمومی می‌تواند شکل گیرد. (هابرماس، 265: 1381)

2. حوزه تحقق: فرهنگ و زندگی روزمره در مقابل سیاست و نهادهای رسمی نظریه پردازان تأملی از کوهن و گاتمن تا هابرماس تلاش کرده‌اند، با تکیه بر اصل گفت‌وگو و لزوم کاربست و اشاعه آن در زندگی روزمره شهروندان، اصول دموکراسی را

تبدیل به ویژگی فرهنگی جوامع کنند. بر همین اساس کنش ارتباطی کلید واژه تعریف دموکراسی از منظر هابرماس است. استیون سیدمن می‌نویسد: «نباید لابه‌لای جزئیات نظریه کنش ارتباطی، مقصود هابرماس را فراموش کرد. او قصد داشت از نظریه انتقادی به مثابه شکلی از خرد دفاع کند. می‌خواست پایبندی نظریه انتقادی به عدالت اجتماعی و دموکراسی را به منزله ارزش یا علاقه‌ای فراتر از یک فرهنگ خاص نشان دهد. هابرماس تصور می‌کرد با تشخیص تمایل ذاتی زندگی روزمره به اجماع عقلانی، بنیانی عقلانی برای نظریه انتقادی پیدا کرده است. آرزوی جامعه‌ای عاری از اجبار و مبتنی بر فرهنگ عمومی دموکراتیک صرفاً آرزوی اتوپایی نظریه‌پردازان انتقادی نیست، بلکه آرمانی است که در خود ساختار زندگی روزمره جای دارد. ارزش‌های دموکراسی، عدالت، برابری و خودآیینی ارزش‌هایی دلخواه یا غیرعقلانی نیستند، بلکه پیش‌نیاز ارتباط‌اند. غیایانی پنهانی‌اند که زندگی هر روزه ما به سمت آن‌ها هدایت می‌شود». (سیدمن، 1388: 169)

از نظر هابرماس کنش ارتباطی فراگیرترین کنش بشری است. تجربه عام بشر که با خود نوید دموکراسی را نیز به همراه دارد. در کنش ارتباطی، کنش‌های افراد درگیر، نه از طریق حسابگری‌های خودخواهانه موفقیت، بلکه از طریق کنش‌های تفاهم‌آمیز هماهنگ می‌شود. افراد دخیل در کنش ارتباطی اساساً در بند موفقیت شخصی‌شان نیستند، بلکه هدف‌هایشان را در شرایطی تعقیب می‌کنند که بتوانند برنامه‌های کنشی‌شان را بر مبنای تعریف‌هایی از موقعیت مشترک هماهنگ سازند. غایت کنش ارتباطی دستیابی به تفاهم ارتباطی است. (به نقل از ریتزر، 1378: 211) کنش‌های ارتباطی چهار پیش‌فرض دارند: این که آنچه ما می‌گوییم قابل فهم است، راست است، بر حق است و بیان صادقانه گوینده است. فقط زمانی می‌توان به اجماع دست یافت که بر اساس این پیش‌فرض‌ها همه افراد به طور برابر امکان گفت‌وگو داشته باشند و فقط نیروی استدلال برتر پیروز شود. (اوث، 1386: 64)

3. نیروهای اجتماعی: جنبش‌ها در مقابل احزاب

از نظر هابرماس، دموکراسی تأملی را باید شیوه خاصی دانست که شهروندان به وسیله آن تصمیمات جمعی و عقلانی اتخاذ می‌کنند. فرض اساسی این دموکراسی بر این است که در دنیای جدید نهادهایی مانند احزاب سیاسی و پارلمان‌ها پاسخ‌گوی نیاز به دموکراسی نیستند. (انصاری، 1384: 201) اما جنبش‌های نوین اجتماعی که در پی تحقق عدالت اجتماعی و دموکراسی مشارکتی هستند، تحقق جامعه‌ای حقیقتاً دموکراتیک را میسر می-



کنند. به میزانی که این جنبش‌ها خواستار خردورزی در تصمیم‌ها و سیاست‌های اجتماعی باشند، به همان میزان اخلاق ارتباطی را به نمایش می‌گذارند؛ که اگر محقق شود می‌تواند سرمایه‌داری را به جامعه سوسیال-دموکرات مبدل کند. به همین سبب این جنبش‌ها دموکراسی را عمق می‌بخشند. (سیدمن، 1388: 176)

هابرماس جنبش‌های اجتماعی نوین را در واکنش به خطر استعمار زیست جهان توسط نظام‌های اقتصادی و سیاسی تحلیل می‌کند. از نظر او جنبش‌های اجتماعی اساساً برای دفاع از زیست جهان در مقابل شیء‌گستگی و اداره بوروکراتیک نظام سرمایه‌داری به وجود آمده‌اند. این جنبش‌ها طرفدار یک جامعه عادلانه‌تر و مشارکتی‌تر هستند که در آن عقلانیت ارتباطی وجود داشته باشد. (نش، 1379: 137) هابرماس میان جهان زندگی یعنی جهان سطح خردتری که در آن کنش‌گران ضمن ارتباط با یکدیگر در مورد امور مختلف به تفاهم می‌رسند، و نظام اجتماعی پهن دامنه‌تر و خرده نظام‌های آن تمایز قابل می‌شود. زیست جهان به صورت متن و زمینه در کنش‌های متقابل پدیدار می‌شود و بر حسب «مجموعه الگوهای تفسیری که به صورت فرهنگی منتقل می‌شوند و به صورت زبانی سازمان می‌یابند» درک می‌شود. زیست جهان قلمرو کنش و عقلانیت ارتباطی است. در واقع، زیست جهان زمینه فراگردهای به تفاهم رسیدن را از طریق کنش ارتباطی فراهم می‌سازد. زیست جهان از فرهنگ و جامعه و شخصیت ترکیب می‌شود. (ریترز، 1378: 739)

به دلیل ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی جدید، هابرماس و گیدنز آن‌ها را مناسب‌ترین نیروهای اجتماعی دموکراسی مورد نظر خود می‌بینند. جنبش‌های اجتماعی جدید بیشتر به سوی جامعه مدنی جهت‌گیری شده‌اند، نه دولت؛ و هدف اصلی آن‌ها تغییر عقاید عمومی است نه تغییر نهادهای حاکم. این جنبش‌ها بیشتر بر جنبه‌هایی نظیر فرهنگ، شیوه زندگی، مشارکت در سیاست و اعتراض نمادین توجه دارند تا به ادعای حقوق اجتماعی-اقتصادی. همچنین این جنبش‌ها به شیوه‌های غیر رسمی، باز و انعطاف‌پذیر و افقی سازماندهی شده‌اند. (نش، 1379: 132)

گیدنز نیز یکی از سطوح اجتماعی دموکراسی گفت‌وگویی خود را، جنبش‌های جدید اجتماعی می‌داند. از نظر او بین جنبش‌های اجتماعی و دموکراسی یک رابطه تنگاتنگ برقرار است؛ زیرا این جنبش‌ها فضاهایی را برای گفت‌وگوی همگانی در میان مردم باز می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی نقش عمده‌ای در به صحنه کشیدن مباحث مربوط به

سیاست زندگی و جلب توجه همگانی نسبت به آن‌ها ایفا می‌کنند و راهنمایی‌های مهمی را برای دگرگونی بالقوه آنها فراهم می‌سازند. (گیدنز، 1382: 302)

4. رویه‌ها: تأکید بر درون داد در مقابل برون داد

رابرت گودین در کتاب دموکراسی بازاندیشانهⁱ در مقایسه دموکراسی تأملی با رویکردهای رقیب، نظریه‌های دموکراسی را به دو دسته مبتنی بر برون داد و مبتنی بر درون داد تقسیم می‌کند. گودین تعریف شومپیتر از دموکراسی را نمونه دموکراسی برون دادی می‌داند، و نمونه ایده‌آل دموکراسی درون دادی را دموکراسی مشاوره‌ایⁱⁱ به سبک کشورهای اسکاندیناوی معرفی می‌کند. (گودین، 1388: 247) گودین رأی دادن را شرط لازم برای دموکراسی می‌بیند، ولی گوشزد می‌کند که این شرط کافی نیست. از نظر او دموکراتیک بودن دست‌آوردهای سیاسی مشروط به این است که آرای مردم بازتاب داوری‌های حساب شده و سنجیده آن‌ها باشد، نه واکنش‌های سرسری و غیرارادی. گودین با طرح مشورت دموکراتیک درونی که اساس آن استدلال، گفت‌وگو و احترام گذاشتن به رجان‌ها و دیدگاه‌های همگان است، راه دستیابی به این رفتار سنجیده و مسئولانه را باز می‌نماید. مدل مورد نظر گودین به جای برون دادها به درون دادها توجه دارد. هدف این نوع دموکراسی آن است که برای هر فرد حق ابراز عقیده در نظر گیرد، و نه لزوماً اثربخشی برابر بر تصمیمات نهایی. (گودین، 1388: 249)

دموکرات‌های برون داد نگران نتیجه نهایی هستند. آن‌ها بر رویه‌ها و شیوه عمل سیاسی اصرار می‌ورزند. مثلاً در دموکراسی مورد نظر شومپیتر نقش رأی دهندگان در این است که از میان مجموعه سیاست‌های انتخاب شده از سوی نخبگان و احزاب، دست به انتخاب بزنند. خود رأی دهندگان هیچ درون دادی ندارند. آن‌ها فقط برون دادها را کنترل می‌کنند، و این امر با کنترل این که کدام گروه حکومت کند انجام می‌شود. دموکراسی مبتنی بر درون داد مشروعیت فرایند سیاسی را چیزی بیش از جمع زدن ماشین‌وار آرا می‌داند، و آن را به کیفیت انتخاب‌های افراد از طریق تأمل، بازاندیشی و تبادل نظر ربط می‌دهد. اگرچه شاید در پایان ناچار به رأی گرفتن باشیم، اما مشروعیت یک دموکراسی نه به رأی گیری نهایی بلکه به فرایند تأملی تصمیم گیری افراد مربوط است. دغدغه این



دموکراسی آموزش توجه به دیگران، درک دیگران، وقت گذاشتن برای دیگران و در مجموع تخیل دموکراتیک است. (گودین، 1388)

دموکراسی درون‌دادی و دموکراسی برون‌دادی از نظر علی به یکدیگر وابسته‌اند، ولی از نظر تحلیلی متمایزند. گودین معتقد است استبداد اکثریت که انتقاد کلاسیک به دموکراسی است بر اساس تأکید به الگوی برون‌دادی مطرح می‌شود؛ نوعی قاعده تصمیم‌گیری اجتماعی که گودین آن را «نخوت جمع زدن» می‌نامد؛ که در میان تمام رویکردهای متکی به برون‌داد مشترک است. دموکراسی درون‌داد فرایند تأملی را پیشنهاد می‌کند که در وهله اول به تفکر و تأمل درونی، و در وهله بعد به بحث و استدلال افراد با یکدیگر منجر می‌شود. (گودین، 1388: 252)

از نظر تأمل‌گرایان فرایند دموکراتیک زمانی دارای اعتبار و مشروعیت است که مباحثه مستدل، هم در مورد موضوعات معین و هم در مورد قواعد فرایند و روش مباحثه صورت گیرد. استدلال‌ها باید به صورت عمومی تعیین شده و در محل اجتماع معین مورد گفت‌وگو واقع شود. (Cunningham, 2002: 164) در این دموکراسی، دولت مسئول وادار کردن و یا تعلیم دادن مردم درباره داشتن یک دیدگاه مشترک راجع به یک اجتماع یا زندگی خوب نیست؛ اما باید امکانات لازم را برای تطبیق دیدگاه‌های گوناگون و ارزش‌های متفاوت فراهم کند. دموکراسی تأملی رویکردهای مبتنی بر برون‌داد را مورد نقد قرار می‌دهد و معتقد است این رویکردها که بر ترجیحات، نگرش‌ها و انسجام آن‌ها تأکید دارند، نتوانسته‌اند وظیفه اصلی دموکراسی را که ارائه یک سیستم برای رد و بدل کردن استدلال‌ها است، فراهم کنند. (Cunningham, 2002: 165)

گاتمن و تامپسون ارزش دموکراسی تأمل‌گرا را توانایی اجازه دادن به شهروندان و مشارکت‌کنندگان برای زندگی در شرایط عدم توافق اخلاقی می‌دانند. از دیدگاه یک روش ساختاری اخلاقی، در برخی نوشته‌ها هابرماس سیاست‌گفتمانی و مباحثه‌ای را از این جهت مورد توجه قرار می‌دهد که می‌تواند بر بحران مشروعیت موجود در دموکراسی‌های اخیر غلبه کند. در نوشته‌های اخیر او سیاست‌های گفتمانی عاملی برای انسجام در عمل، اخلاق و تعریف هویت فردی و اجتماعی در یک دولت قانون‌گرا معرفی شده است. (Cunningham, 2002: 165) جدول زیر اختلافات دو نوع دموکراسی لیبرال و تأملی را نشان می‌دهد:

تفاوت های لیبرال دموکراسی و دموکراسی تأملی

انواع دموکراسی	نهادهای اصلی	کنشگران اصلی (نیروهای اجتماعی)	حوزه تحقق	کانون تعریف	رویه ها
لیبرال دموکراسی	دولت و نهادهای نمایندگی	احزاب، گروه‌ها و نخبگان سیاسی	نهادهای سیاسی	نهادهای سیاسی پارلمانی	تأکید بر برون داد، رای گیری و انتخابات به عنوان روش اصلی و عامل مشروعیت
دموکراسی تأملی	حوزه عمومی	جنبش‌های نوین اجتماعی و اتحاد مردم	نهادهای اجتماعی و زندگی روزمره	کل جامعه و حوزه فرهنگ	تأکید بر درون داد، انجام مباحثه مستدل و برابر عامل مشروعیت

چالش‌های دموکراسی تأملی

دموکراسی تأملی منتقدان زیادی دارد. شومپیتر معتقد است که کنش شهروندان بیشتر از روی ترس و دلهره از قدرتمندان جامعه و نه از استدلال و گفت‌وگوی برابر است. اما هابرماس با طرح نظریه کنش ارتباطی به دموکرات‌های تأملی جسارت بیشتری داد. از نظر او تأکید روشنگری بر گفتمان عقلانی در جامعه امروزی نیز کاربرد دارد. در تئوری هابرماس، زبان محملی برای تولید و فهم وفاق منطقی بین طرفین گفت‌وگو است. یک ویژگی مشترک حداقلی همه طرفداران رویکرد تأملی، رسیدن به توافق درباره ارزش‌های عمومی از طریق مباحثه است. در این باره نقدهایی بر دموکراسی تأملی گرا وارد شده است: این نظریه تضادها و ناسازگاری‌ها را کمتر از واقعیت‌های موجود تخمین زده است. کوهن در این باره اشاره می‌کند که حتی در شرایط ایده‌آل نیز گاهی اوقات رسیدن به توافق با استدلال ممکن نیست و تنها چاره رأی‌گیری است. تئوری‌های تأملی برخی نابرابری‌های موجود را نادیده می‌گیرند. در دنیای واقعی سیاست، مباحثه در شرایط نابرابر اتفاق می‌افتد و این نابرابری بر روی پروسه و نتایج مباحثه تأثیر می‌گذارد. فقط قدرتمندان قادر به مباحثه هستند. به همین دلیل باید وارد عمل شد و نه اینکه به دنبال توافق با قدرت‌های موجود بود. (Young, 2001: 610)



دموکراسی تأمل‌گرا انجام مباحثه را در همین زمینه دموکراسی موجود، تشویق و حمایت می‌کند. دموکراسی‌ای که سرشار از نابرابری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تضاد و عدم توافق است. در حالی که برای نمونه دیدگاه «عمل‌گرا» خواستار تغییر اقتصاد و نهادهای سیاسی موجود است و راه‌حل‌های عملی (مثل مبارزه خیابانی و تحصن) برای کاهش نابرابری‌ها ارائه می‌دهد. از نظر آن‌ها مباحثه و توافق در این شرایط نابرابر ممکن نیست. قدرتمندان انگیزه مباحثه با ضعیفان را ندارند. از نظر تأمل‌گراها راه‌حل‌های مقابله عمل‌گراها (مانند: لابی، بایکوت، تبلیغات و جمع‌آوری رأی‌ها) همراه با خشونت و بی‌اخلاقی است. (Young, 2001: 674)

عمل‌گراها معتقدند مباحثه با محدودیت جمعیتی همراه است. مباحثه مخصوص میان نخبگان، مجلس و کنگره است. وقتی شهروندان وارد فعالیت سیاسی می‌شوند، مباحثه میان قدرتمندان را با اعتراض به هم می‌ریزند. تأمل‌گراها در اعتراض به مباحثه خصوصی نخبگان با عمل‌گراها مشترک هستند. اما در مبارزه با آن برخورد تأملی شهروندان را پیشنهاد می‌کنند. از دیدگاه تأمل‌گرایان نیز اعتراض برای تعمیق دموکراسی و باز شدن راه برای دموکراسی تأملی مفید است. (Young, 2001: 678)

از نظر منتقدین اکثریت مشارکت‌کنندگان تحت تأثیر یک گفتمان معمول و مشترک قرار دارند که محصول پیچیده نابرابری ساختاری است. در شرایط نابرابری ساختاری برخی گفتمان‌ها هژمونی پیدا می‌کنند و اغلب مردم از دریچه این گفتمان‌ها دنیا را تفسیر می‌کنند. اگر چه این گفتمان ممکن است نابرابری را باز تولید کند. هابرماس این وضعیت را «ارتباطات تحریف‌شده سیستماتیک به وسیله قدرت» می‌نامد. دموکرات‌های تأمل‌گرا به اندازه کافی به این وضعیت توجه نکرده‌اند. افراد تحت سلطه یک گفتمان امکان نقد آن را ندارند. برای آنان گفتمان امری مقدس و مبرا است. (Young, 2001: 685-686)

اما تأمل‌گرایان قدرت بیشتری برای عاملیت قایل هستند. از نظر تأمل‌گرایان نکته مهم این است که نتایج رأی‌گیری و پیامدهای آن برای جامعه در بین افرادی که برای رسیدن به استدلال بهتر و راضی کردن دیگران تلاش کرده‌اند، از افرادی که تلاشی در این‌باره انجام نداده‌اند، متفاوت خواهد بود. (Cunningham, 2002: 166) مشارکت تأمل‌گرایانه و مباحثه دموکراتیک حتی اگر به وفاق نینجامد، به شهروندان کمک می‌کند تا نسبت به عقاید یکدیگر منعطف‌تر بوده و محترمانه برخورد کنند.

شومپیتر و ریکر¹ نیز مسئله عدم سازگاری ایده خودگردانی عمومی، در تطبیق با واقعیت اجرایی موجود را مطرح می‌کنند. عدم سازگاری به این دلیل که نهادینه کردن یک پروسه گفتمانی نیاز به ایجاد رویه‌ها و نهادهایی مانند «قاعده ترجیح اکثریت برای اجرا» دارد. اما تصمیم اکثریت نیز بی‌ثبات است. چرا که در عمل تصمیمات اکثریت نیز با توجه به ترجیحات خود آن‌ها صورت نمی‌گیرد؛ بلکه در واقع ترجیحات آن‌ها تحت فشار نهادهای خاصی که خودشان ایجاد کرده‌اند، شکل می‌گیرد. بنابراین ما بیشتر تحت تأثیر و حاکمیت نهادها هستیم تا خودمان.

اما کوهن در پاسخ به این انتقاد معتقد است: منتقدان در بی‌قدرتی افراد دچار اغراق شده‌اند. خودگردانی اساس وجود نهادهایی است که چارچوبی را برای مباحثه فراهم می‌کنند. این نهادها حاصل فشارهای بیرونی بر روی توافقات و ترجیحات افراد نیستند، بلکه به شکل‌گیری موضوعات و روش‌هایی که شهروندان انتخاب می‌کنند، کمک می‌کنند. از آن مهم‌تر هنگامی که ما می‌توانیم بگوییم نتایج حاصل از اجبار است و نه ترجیحات خودمان، این یعنی ما توانایی تمیز ترجیحات خودمان از اجبارها را داریم و مقهور اجبارهای بیرونی نیستیم. (Cohn, 2002: 99)

انتقاد دیگر این است که ایده تأملی تنها به تعریف خاصی از یک زندگی خوب و شهروندان فعال و مفاهیم معینی تأکید دارد، که این فرقه‌گرایی است. اما از دیدگاه کوهن، یک مفهوم سیاسی زمانی فرقه‌گرا است که اثبات و تأیید آن بستگی به رویکرد خاصی داشته باشد، و نه زمانی که ثبات آن بستگی به توافق گسترده دارد. تلاش این دموکراسی برای برقراری مشارکت برابر و گسترده شهروندان فعالی است که هرکدام می‌توانند دیدگاه‌های متفاوتی داشته باشند و آن‌ها را اعلام کنند. به همین دلیل این وضعیت نمی‌تواند فرقه‌گرا باشد. (Cohn, 2002: 98)

کوهن درباره مشکل حکومت اکثریت در دموکراسی اشاره می‌کند که لیبرال دموکراسی توصیه می‌کند باید ابزار لازم برای دفاع از اقلیت را فراهم کرد. لیبرال دموکرات‌ها ترجیحات را خارج از حوزه سیاست مورد توجه قرار می‌دهند؛ در حالی که مفهوم تأملی اساساً سیاست را به منظور شکل‌دهی به ترجیحات متفاوت به وسیله مباحثه تعریف می‌کند. از نتایج شرایط برابری و آزادی مباحثه، توانایی مردم برای بیان نظراتشان بدون ترس از مجازات‌های رسمی و غیر رسمی است. حقوق اقلیت به این‌گونه در تئوری



دموکراسی تأملی مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین بن‌حییب در این رابطه معتقد است دموکراسی تأملی مکان خوبی نه فقط برای دفاع از حقوق لیبرال، بلکه برای خلق و اصلاح قوانین است. پروسه خودسازی و تعیین کردن حقوق موضوعاتی است که در مباحثه مطرح می‌شود. (Cunningham, 2002: 178) بن‌حییب معتقد است که تضادها در مورد ارزش‌ها و ترجیحات بشری نمی‌تواند با جایگزین کردن و برقراری یک نظام اخلاقی-مذهبی قوی و بدون آزادی‌های سیاسی حل شود. راه حل بن‌حییب توافق نه بر سر سطوح اساسی باورها، بلکه توافق بر سر پروسه‌ها و فرآیندها است. (Cunningham, 2002: 161)

برخی انتقاد می‌کنند که رویکرد تأملی تنها در جوامع کوچک و محدود قابلیت اجرا دارد، زیرا در مدل کلاسیک کوهن نتایج وقتی مشروع هستند که تنها یک توافق آزادانه در میان افراد برابر باشد. درایزک در پاسخ به این انتقاد معتقد است تأکید بر لزوم توده‌های عظیم درگیر در مباحثه، ما را به روزگار سیاه شومپیتر و تئوری‌های نخبه‌گرایانه باز می‌گرداند. تئوری‌هایی که قصد نقد و رد آن‌ها را داشتیم. او برای حل این مشکل در جوامع بزرگ معاصر راه‌هایی را پیشنهاد می‌کند: اولین راه حل این است که از شیوه دموکراسی تأملی تنها در موارد و موقعیت‌های محدود و مهم استفاده کرد. دوم، می‌توان نمونه‌ای صحیح و نمایان از یک جمعیت بزرگ‌تر انتخاب کرد تا مباحثه در میان آنان صورت گیرد. سومین راه حل این است که افراد شرکت‌کننده، خود را جای کسانی بگذارند که حضور ندارند. این یک راه حل ذهنی-شناختی و درونی است. (Dryzek, 2001: 652-653) چهارمین راه حل به وسیله هابرماس مطرح شده است. او دو نوع مباحثه را پیشنهاد می‌کند: مباحثه در فضای عمومی و مباحثه در قوه مقننه. مشروعیت در جوامع پیچیده معاصر با پذیرش عمومی پروسه‌ای که از طریق قوه قانونگذاری به دست می‌آید، تامین می‌شود. رویه‌ای که نسبت به افکار عمومی مسئولیت‌پذیر است و در فضای عمومی گسترده‌ای مطرح و اجرا می‌شود. افکار عمومی به قدرت ارتباطی و سپس به قدرت اجرایی می‌انجامد. مسئله مباحثه و محدودیت اجرای آن نیز از طریق این پروسه حل می‌شود. (Dryzek, 2001: 656)

در پاسخ به این پرسش که آیا تنها مباحثه عقلانی راه ارتباط است، یا انواع دیگر ارتباطی نیز می‌تواند استفاده شود؟ درایزک می‌گوید: مهم این است که انواع اشکال ارتباط باید دارای دو ویژگی باشند: اول این که نباید اقناع‌کننده باشند و دوم توانایی ارتباطدهی

اجزای مختلف را به یکدیگر و به یک کل داشته باشند. به عنوان مثال شیوه نطقⁱ می‌تواند یکی از انواع مهم ارتباط در مباحثه باشد، چرا که می‌تواند موقعیت افراد تحت سلطه را تغییر دهد. همچنین این شیوه ارتباط مؤثری برای گفت‌وگو بین دولت و حوزه عمومی است. اما این روش ممکن است از طریق برانگیختن احساسات و هیجانات شنوندگان آنان را اقناع کند. به نظر می‌رسد صورت‌های دیگر ارتباط به اندازه مباحثه عقلانی برای گرفتن تصمیمات جمعی کامل نیستند. (Drysek, 2000:167)

انتقاد پست مدرن‌ها بر نظریه دموکراسی تأملی هابرماس این است که به اعتقاد او تبادل نظر دموکراتیک به سوی اجماع جهت‌گیری شده است. به نظر لیوتار علاقه هابرماس به ایجاد همبستگی از طریق اجماع عقلی، بدتر از مشکل گسستگی است. لیوتار ایده اجماع را یک ایده تروریستی توصیف می‌نماید که بر ناهمگونی بازی‌های زبانی، که به وسیله بی‌اعتقادی پسامدرن به فراروایت‌ها آزاد شده‌اند، خشونت روا می‌دارد. (نش، 271:1380)

خلاصه و جمع بندی

دموکراسی نظامی است که به رژیم‌های سیاسی قرن بیستم مشروعیت می‌بخشد. اما مقبولیت و عمومیت دموکراسی در طول تاریخ معاصر، بر اثر تغییرات اجتماعی مورد شک قرار گرفته است. یکی از عمده‌ترین تحولات در دوره کنونی، «چرخش تأملی» در نظریه‌های دموکراسی است. چرخش تأملی کانون تعاریف دموکراسی را از دولت و سیاست به سمت جامعه و فرهنگ تغییر داده است. به لحاظ بستر اجتماعی، این چرخش در شرایطی شکل گرفته که لیبرال دموکراسی دچار بحران‌هایی از جمله کاهش مشارکت سیاسی و اعتماد مردمی شده است. همچنین جهانی شدن تحولات فرهنگی و سیاسی‌ای را در جوامع به وجود آورده است؛ از جمله این که دولت-ملت‌ها دیگر کارگزاران مستقلاً در قلمرو سیاسی خود نیستند. آنان باید سیاست‌های خود را در واکنش به تحولات جهانی ترسیم کنند. به لحاظ فرهنگی نیز جهانی شدن و تغییرات وابسته به آن سبب تکثر و تنوع فرهنگی ملت‌ها شده است؛ در نتیجه دولت‌ها با خواست‌ها و تمایلات گوناگونی از سوی مردم مواجه هستند، که قادر به پاسخگویی نمی‌باشند؛ به طوری که بسیاری از نظریه



پردازان نگران همبستگی و یکپارچگی جوامع هستند.

در این شرایط دموکراسی تأملی تکثر، تنوع و عدم توافق‌های دوران معاصر را می‌پذیرد و تلاش دارد راهی برای ایجاد همبستگی بیابد. در واقع ارزش دموکراسی تأملی، در توانایی اجازه دادن به شهروندان برای زندگی در شرایط عدم توافق است. این رویکرد سعی دارد اصول دموکراسی (مانند برابری، آزادی و مشارکت) را در همین شرایط باز تعریف کند. بر همین اساس مهم‌ترین اصل آن تصمیم‌گیری جمعی به روش مباحثه و گفت‌وگو است. دغدغه اصلی نظریه پردازان تأملی در دموکراتیک کردن جوامع، وجود شهروندانی است که: توان بازاندیشی، درک و تفاهم، مدارا نسبت دیگری، علاقه به مشارکت و خودگردانی، و همچنین به وجود آوردن فضایی برای مباحثه و گفت‌وگو در عرصه‌های عمومی جامعه و در زندگی خصوصی خود را داشته باشند.

علاوه بر دو ویژگی متأخر بودن این نظریات (در نتیجه تطابق بیشتر با شرایط اجتماعی، سیاسی معاصر) و همچنین تلاش انجام شده برای رفع نقیصه‌ها و انتقادات رویکردهای پیشین؛ باز شناختن این رویکرد نو به دموکراسی از چند جهت برای جامعه ایرانی حائز اهمیت است: نخست آنکه توجه به زمینه‌های فرهنگی و بومی جامعه ایرانی، اجتناب از تعریف عام‌گرایانه و تقلیدی از دموکراسی را سبب می‌شود. دموکرات‌های تأمل‌گرا تلاش دارند از ارائه هر گونه مدل و شیوه قوم‌مدار از دموکراسی پرهیز کنند.

دوم آنکه این رویکرد توجه تحلیل‌گران به لایه‌ها و بسترهای اجتماعی و فرهنگی و نقش آن در توفیقات یا شکست‌های دموکراسی در تاریخ معاصر ایران را ضروری می‌نماید. بدین سان سهم بیشتر مسئولیت دشوار استقرار و استمرار دموکراسی را از نخبگان به آحاد جامعه می‌سپارد. سومین دلیل اهمیت آن این است که این رویکردهای نظری زمینه مناسبی جهت تأملی بر شبکه‌های اجتماعی سنتی ایران و مفاهیم برآمده از سنت فرهنگی آن (مانند شورا) را فراهم می‌آورد. افزون بر آن تطابق لازم با سنت دینی جامعه ایرانی را دارد. طبق نظر برخی از صاحب‌نظران شوراها، عقل‌مشورتی، اجماع و اتفاق نظر فصل مشترک مدل تأملی و نظریه شورا کراسی اسلامی می‌باشد. چهارم آنکه جامعه ایرانی نیز دارای گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و سلیق‌مختلفی می‌باشد که بر حسب تجارب تاریخی گاه روابط بین این گروه‌ها غیر مسالمت‌آمیز می‌شود و تنش‌هایی را به جامعه تحمیل می‌کنند. به نظر می‌رسد این تئوری راه حل مناسبی برای همبستگی اجتماعی در شرایط تفاوت‌ها و اختلاف‌نظرها ارائه می‌دهد.

همان‌گونه که آورده شد دموکراسی تأملی در واکنش به ناکارآمدی لیبرال دموکراسی شکل گرفته است، به همین دلیل مقایسه این دو مدل می‌تواند به روشن شدن ابعاد دموکراسی تأملی کمک کند. دموکراسی تأملی در پیش فرض‌های خود مانند قایل بودن به تعقل، استقلال و توانایی افراد جامعه، به اندیشه‌های لیبرال دموکراسی شباهت دارد. همچنین در قایل بودن به محدودیت قدرت سیاسی و دستگاه دولت و اعتقاد به قانون به عنوان بستر لازم برای دموکراسی، بسیار به یکدیگر نزدیک هستند. شاید بتوان از منظری دموکراسی تأملی را مدل تشدید شده آرمان‌های لیبرال دموکراسی دانست که در حین شکل‌گیری و استقرار ویژگی‌های متفاوتی پیدا کرده است.

از نظر دموکرات‌های تامل‌گرا نهادها و احزاب سیاسی و سیاست‌های وابسته به آن‌ها در لیبرال دموکراسی، نتوانسته‌اند به اندازه کافی مشارکت مردم را جلب کنند. اکثر مردم فقط زمان رأی‌دهی وارد عرصه سیاست می‌شوند و بعد از آن به خاموشی می‌گریند. آنان راه حل اساسی را در احیای حوزه عمومی می‌دانند. حوزه عمومی خارج از عرصه رسمی سیاست و به عنوان منتقد آن قرار دارد و جایی است که افکار عمومی در آن شکل می‌گیرد. همچنین جنبش‌های اجتماعی جدید را بیشتر از سیاست‌های حزبی گذشته، نوید بخش دموکراسی تأملی می‌دانند. از نظر آنان سطوح خرد و کلان با یکدیگر رابطه دیالکتیکی دارند و از هم متأثر می‌شوند. به این دلیل دموکراسی در زندگی روزمره، زندگی شخصی و خانوادگی، درست به همان اندازه اهمیت دارد که دموکراسی در سطح رسمی و سیاسی. البته فرایندهای دموکراتیزاسیون این دو بسیار به هم شبیه هستند. شباهت اصلی در روش گفت‌وگوی برابر برای یک همزیستی مسالمت‌آمیز در شرایط تکثر است. با روش گفت‌وگو قانون دموکراسی و دموکراتیزاسیون باید به فرهنگ و زندگی روزمره افراد جامعه انتقال یابد، تا نظم دموکراتیک تبدیل به یک ضرورت برای ادامه حیات جامعه شود. مشارکت در گفت‌وگو و مباحثه اساس مشروعیت دموکراسی تأملی است.

اگرچه دموکراسی تأملی توانسته است به رویکردی مسلط در نظریه‌های دموکراسی تبدیل شود، اما همواره با انتقادهایی از سوی بدیل‌های نظری خود مواجه بوده است. در واقع برخی از منتقدین اعتقاد دارند که این رویکرد به طور کلی به دموکراسی در جوامع فراصنعتی خوشبین است؛ زیرا در واقع کنش شهروندان کنش‌های متأثر از قدرت است. شهروندان مقهور نخبگان و نهادها هستند و تمایلی به استدلال آوری و مباحثه ندارند. شومپتر از منظر نخبه‌گرایی خود، معتقد است حتی گاهی ما توانایی تمییز ترجیحات خود

از ترجیحات نهادهای مسلط را نداریم. همچنین موارد اختلاف و تضاد معمولاً بیشتر از موارد توافق بوده است و تفاهم را غیر ممکن می‌کند.

اما کوهن فکر می‌کند حتی اگر تفاهم حاصل نشود، باز روش گفت‌وگو می‌تواند به همزیستی مسالمت آمیز افراد کمک کند. در ضمن در مورد مقهور بودن افراد نسبت به نهادها، معتقد است این نگاه واقع بینانه ای نیست. اگر ما آگاه باشیم که تحت اجبار نهادها هستیم، یعنی ترجیحات خودمان را از ترجیحات نهادها متفاوت بدانیم، پس باید توان کنش بر علیه قدرت و اجبار را نیز داشته باشیم. در ضمن همان‌گونه که آورده شد یکی از اصول دموکراسی تأملی، بازسازی نهادهای جامعه می‌باشد، که خود باید از طریق دموکراسی تأملی اجرا شود.

یکی از انتقادات رایج دیگر محدودیت روش تأملی برای جمعیت‌های بزرگ است. در پاسخ می‌گویند: امروزه مردم در گروه‌ها و انجمن‌های مورد علاقه خود عضویت دارند و هر کدام باید از این طریق راه مشارکت جدی خود را در حوزه عمومی بیابند، و از همین طریق بر سرنوشت جامعه خود تأثیر بگذارند. وجود حوزه عمومی شکوفا و گفت‌وگویی، مشارکت افراد در جامعه را تأمین می‌کند. همچنین انتقاداتی از سوی پست مدرن‌ها مطرح شده است، خاصه این‌که تأکید بر مباحثه به شیوه عقلانی باعث طرد برخی از افراد و روش‌های دیگر گفت‌وگو خواهد شد. در این مورد نیز پاسخ این است که هدف دموکراسی تأملی توافق برای همزیستی مسالمت آمیز در دنیای متکثر است، و ایده اصلی آن پذیرش تفاوت‌ها و تکثرها است.



منابع

- انصاری، منصور (1384) *دموکراسی گفتمانی*، امکانات دموکراتیک اندیشه‌های باخترین و یورگن هابرماس، تهران: نشر مرکز.
- اوث دیت، ویلیام (1386) *هابرماس*، ترجمه لیلا جو افشانی و حسن چاوشیان. تهران: نشر اختران.
- یورگن هابرماس (1381) «حوزه عمومی، فصل‌نامه ارغنون، شماره 18.
- ریتزر، جورج (1379) *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- سیدمن، استیون (1386) *کشاکش آرا در جامعه‌شناسی*، ترجمه هادی جلیلی، نشر نی.
- کرایب، یان (1379) *نظریه اجتماعی*، ترجمه عباس منبر، نشر آگه.
- کسل، فیلیپ (1387) *چکیده آثار آنتونی گیدنز*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر ققنوس.
- گودین، رابرت‌ای (1388) *دموکراسی سنجیده*، ترجمه لی‌لا سازگار، تهران: ققنوس.
- گیدنز، آنتونی (1386) *درآمدی انتقادی بر جامعه‌شناسی*، ترجمه لیلا پیروزمند، انتشارات فردوس.
- _____ (1377) *پیامدهای مدرنیت*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- _____ (1382) *تجدد و تشخیص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- _____ (1384) *چشم‌اندازهای جهانی*، ترجمه محمدرضا جلایی‌پور، تهران: انتشارات طرح نو.
- _____ (1378) *راه سوم، بازسازی سوسیال دموکراسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر شیرازه.
- هابرماس، یورگن (1384) *دگرگونی ساختاری حوزه عمومی*، کاوشی در باب جامعه بورژوازی، ترجمه جمال محمدی، تهران: نشر افکار.

- مانهایم، کارل (1385) *دموکراتیک شدن فرهنگ*، ترجمه پرویز جلالی، نشر نی.
- میر احمدی، منصور (1387) *اسلام و دموکراسی مشورتی*، نشر نی.
- نصرالدین، نانسو و هرسیچ، حسین (1384) *پوپر و دموکراسی*، نقد و بررسی نظرات کارل پوپر در باب دموکراسی، اصفهان: انتشارات مهر قائم.
- نش، کیت (1379) *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر و جهانی شدن سیاست، قدرت*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- Cunningham, frank,2002. *theories of Democracy A critical introduction, routledge*, London and New York.
- Cohn, Josha, *Democracy*, Black well publisher, 2003.
- Drysek, Tohns, *Deliberative Democracy and beyond*, oxford University Press, 2000.
- Gutman and Thompson, *democracy and disagreement*, Harvard University preaa1997.
- Habermas, Jurgan, *Tree Normative Modelsof Democracy, Theoriseof Democracy*, Terchek, Oxford, 2001.
- Habermas, Jurgan, *Deliberative politics*, Estlund, Blackwell, 2002.
- Kaspersen, Lars Bo, Giddens, *An Introduction a Social Theorist*, Blackwell, 2000.
- Dryzek. Jhon, *Legitimacy And Economy in Deliberative Democracy*, political theory Vol 29, sage publications, 2001.
- young, irish, *Activist Challenges to Deliberative Democracy*, political theory Vol 29, sage publications, 2001.



الديمقراطية التأملية، بدائلها و تحدياتها الديمقراطية: من مقولة سياسية إلى مسألة ثقافية

الدكتور محمد حسين پناهی*

الدكتور سميہ شالچی**

هذه المقالة هي دراسة نظرية و تطبيقية في حقل نهجين في التعامل مع ظاهرة الديمقراطية. التحدي الأساسية للمقالة هي الحصول على الإختلافات المهمة بين الديمقراطية التأملية و الديمقراطية الليبرالية. و هذا الأمر يحصل بواسطة توصيف الديمقراطية التأملية و الأرضية الإجتماعية لوقوعها. يعتقد المحقق أن التعرف المجدد على هذا النهج يفيد المجتمع الإيراني لعدة أمور. الدراسة تبدأ بوصف التحول الكلي في نظريات الديمقراطية. تحول باسم التناوب التأملي (Deliberative Turn). التحول الذي يحدد بواسطة تغيير مركز الديمقراطية من الحكومة و السياسة نحو المؤسسات الرسمية السياسية مثل الثقافة و الحياة اليومية للناس. بعبارة أخرى التناوب التأملي يعد تناوب ثقافي في السياسة. و هذا يعنى أن السياسة تعد ظاهرة تحس في كل التجارب الإجتماعية في تجديد بناء الهوية و الحياة الإجتماعية. لتوصيف هذا التغير أولاً ندرس الأرضية التاريخية – الإجتماعية و التناوب الإستراتيجي و النظرى و التغييرات السياسية التي سببت عدم الفائدة للتعريف الكلاسيك للديموقراطية ليبرالية و التغير فيها.

ثانياً نبين التعاريف و الأصول للديمقراطية التأملية. ثم نقوم بالتطبيق بين هذين النهجين و أهم نظرية بديلة «الديمقراطية الليبرالية» و ندرس الشبهات و التفاوتات بين هذين النهجين. بعد الدراسة التطبيقية لكلا المنهجين للديمقراطية تقسم تفاوتات الديموقراطية التأملية إلى أربعة أقسام أصلية و هي (المؤسسات، النشاط و القوى الإجتماعية، الإجراءات، و منطقة تحقيقها). في النهاية ندرس التحديات الموجودة للديمقراطية التأملية من منظار النهج الرقيب و

نجيب عن بعض هذه التحديات.

الكلمات الرئيسية: الديمقراطية التأملية، الديمقراطية التداولية، الديمقراطية الحوارية، المنطقة العمومية، التناوب التأملي.

SID

